

به نام خدا

موسیقی و اندیشه

مؤلف:

محمد رضا دلیر

انتشارات ارسطو (چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۱

سرشناسه: دلیر، محمدرضا، ۱۳۵۶-

عنوان و نام پدیدآور: موسیقی و اندیشه / مولف محمدرضا دلیر.

مشخصات نشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۲۱۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۹۸۷-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: موسیقی -- فلسفه و زیبایی شناسی

Music -- Philosophy and aesthetics

موسیقی و فلسفه

Music and philosophy

رده بندی کنگره: ML۳۸۴۵

رده بندی دیویی: ۷۸۱/۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۹۵۵۷۳

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

نام کتاب: موسیقی و اندیشه

مولف: محمدرضا دلیر

ناشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)

صفحه آرایشی، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

چاپ: مدیران

قیمت: ۱۳۰۰۰۰ تومان

فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان:

<https://chaponashr.ir/ketabresan>

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۹۸۷-۳

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

www.chaponashr.ir



انتشارات ارسطو



تقدیم به میوه‌های زندگی‌ام
پدرام و فریناز

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات.....	۹
مقدمه	۹
۱-۱ بررسی ماهیت اندیشه	۱۰
۱-۲ بررسی ماهیت فلسفی موسیقی	۱۲
۱-۳ بررسی واژه موسیقی، تعریف موسیقی	۱۶
۱-۴ بررسی پیشینه‌ی پیدایش موسیقی	۲۱
۱-۵ ارکان موسیقی	۲۶
۱-۶ انواع موسیقی	۳۰
فصل دوم: فلسفه و موسیقی.....	۳۳
مقدمه	۳۳
۲-۱ چستی فلسفه و علم موسیقی	۳۴
۲-۲ درک ماهیت موسیقی	۴۰
۲-۳ بیان اندیشه در موسیقی	۵۶
۲-۴ بنیان‌های عقلانی موسیقی	۶۳
۲-۵ اندیشه‌های موسیقایی	۶۶
فصل سوم: فلسفه موسیقی در ایران و جهان.....	۷۳
مقدمه	۷۳
۳-۱ بررسی فلسفه موسیقی در غرب	۷۴
۳-۲ بررسی فلسفه موسیقی در اسلام	۸۹
۳-۳ موسیقی روحانی و غیر روحانی	۹۲
۳-۴ بررسی پیشینه موسیقی ایران	۹۸
۳-۵ بررسی تحولات اخیر در موسیقی ایران	۱۰۳
فصل چهارم: اسطوره و موسیقی.....	۱۱۱
مقدمه	۱۱۱
۴-۱ موسیقی و تصویرهای انسانی	۱۱۲
۴-۲ نسبت اسطوره، فلسفه و موسیقی	۱۱۸

۱۱۹ ۴-۲-۱ اسطوره و مدرنیته
۱۲۰ ۴-۲-۲ تاثیر اسطوره
۱۲۱ ۴-۲-۳ موسیقی و اسطوره
۱۲۱ ۴-۲-۴ الهه‌های هنر
۱۲۲ ۴-۲-۵ تبارشناسی موزها
۱۲۲ ۴-۲-۶ روایت‌های اسطوره‌ای
۱۲۲ ۴-۲-۷ فلسفه و اسطوره
۱۲۵ ۴-۲-۸ نظریه بنیانگذار موسیقی
۱۲۵ ۴-۲-۹ ارتباط موسیقی و کیهان
۱۲۶ ۴-۲-۱۰ موسیقی و فلسفه
۱۲۷ ۴-۲-۱۰-۱ داستان از
۱۲۷ ۴-۲-۱۰-۲ حد وسط الهیات و علم
۱۲۸ ۴-۲-۱۱ صور معقول، اساس هارمونی
۱۲۸ ۴-۲-۱۲ فلسفه در یونان باستان
۱۳۳ ۴-۳ اسطوره و موسیقی در ایران
۱۴۰ ۴-۴ خنیاگری در ایران باستان
۱۴۳ ۴-۴-۱ خنیاگران هخامنشیان
۱۴۴ ۴-۴-۲ خنیاگران پارتی
۱۴۶ ۴-۴-۳ خنیاگران ساسانی
۱۴۸ ۴-۴-۴ خنیاگری در دوره اسلامی
۱۵۵ ۴-۵ غم در موسیقی ایرانی
۱۶۳ فصل پنجم: فیلسوفان موسیقی
۱۶۳ مقدمه
۱۶۴ ۵-۱ موسیقی و اومانیسیم
۱۶۸ ۵-۲ موسیقی و اندیشه‌های سیاسی اجتماعی در ایران و جهان
۱۹۲ ۵-۳ فیلسوفان موسیقی
۲۱۳ فهرست منابع

خداوند موسیقی را در اختیارمان قرار داد تا بیش از هر کاری ما را به سمت بالا هدایت کند. موسیقی ویژگی‌های بسیاری را توامان دارد: می‌تواند ما را تعالی ببخشد، منحرف‌مان کند، شادمان کند و می‌تواند با ظریف‌ترین نغمه‌های مالیخولیایی‌اش سرسخت‌ترین قلب‌ها را در هم بشکند. اما وظیفه‌ی اصلی‌اش این است که افکارمان را به سمت چیزهای بالاتر هدایت کند، تعالی ببخشد، حتی گاهی لرزه بر تن‌مان بیفکند...

هنر موسیقایی اغلب با صداهایی ارتباط برقرار می‌کند که از کلماتِ نهفته در اشعار تاثیرگذارترند و بر پنهان‌ترین تَرَک‌های قلب‌مان آگاه... موسیقی موجودیت‌مان را تعالی می‌بخشد و ما را به سمت خیر و درستی هدایت می‌کند.

فریدریش نیچه

فصل اول: کلیات

مقدمه

آنچه مسلم است امروزه موسیقی از صورت یک هنر صرف به درآمد، در تمام مجامع و جوامع دنیا در کسوت یک پدیده ضروری و مورد نیاز، رخ نمایانده است؛ پدیده‌ای که نه تنها در تبادل فرهنگ‌ها نقش اساسی داشته، بلکه در تعاملات سیاسی، اقتصادی، دینی، اعتقادی و حتی در تحول و شکل‌گیری برخی گرایش‌های علوم تجربی نیز جای پای خود محکم نموده است. این امر سبب شده است تا در بسیاری از زمینه‌های علمی و دینی و اعتقادی، نقاط مبهم زیادی پدیدآمده، روز به روز پرسش‌های جدید و جدی‌تری در اینباره مطرح شود که بسیاری از آنها محتوایی فلسفی دارند و نیز برخی از آنها سوالاتی کلامی و بعضاً دینی هستند. پرسشگری از چپستی فلسفه‌ی موسیقی خود، پرسشی فلسفی است و می‌توان آن را در ذیل نام فلسفه‌ی موسیقی به بحث گذارد و مانند هر دانشی به تعریف و مشخص کردن مسائل آن در فلسفه‌ی همان دانش پرداخت. با تخصصی شدن علوم، فلسفه، آن نقش خود که در بردارنده‌ی تمام علوم بود، از دست داد و تبدیل به دانشی در میان سایر دانش‌ها شد. تشخیص این دانش از سایرین از دو طریق می‌تواند صورت گیرد؛ ابتدا از طریق موضوع فلسفه و دیگری از طریق روش آن در پرداختن به موضوعات. شناسایی از طریق موضوع هنگامی قابل پیگیری است که درباره‌ی فلسفه‌ی محض صحبت می‌شود که در این صورت موضوع آن در مورد هستی به عنوان یک کل است؛ اما وقتی فلسفه به علوم و یا هستی‌های خاص می‌پردازد، آنچه باعث تشخیص فلسفه از سایر علوم و صناعات است نه موضوع، بلکه روش فلسفه در مواجهه با آن موضوعات است که می‌تواند مشخص‌کننده‌ی نگاه فلسفی به آن موضوع باشد.

علوم به روش تجربی و از طریق ارج نهادن بر حواس و اعتماد بر آنها عمل می‌کنند، در حالیکه فلسفه با قیاس و برهان و منطق کار خود را پیش می‌برد و به حواس بی‌اعتماد است و یا حداقل عنصر اصلی را حس قرار نمی‌دهد. علوم تجربی به ما دانش می‌دهد، ولی فلسفه

از راه‌های مختلفی که می‌توان به پرسشگر از طبقه بندی و تقسیم بندی هر چیزی در جهان پرداخت، صحبت به میان می‌آورد. فلسفه از آنچه قبل یا بعد از علم است پرسش می‌کند و همچنین به تحلیل مفاهیم هر علم می‌پردازد و همچنین از روش علوم پرسش به عمل می‌آورد.

حال که گفته شد کار فلسفه اساساً پرسشگری است پس وقتی از فلسفه‌ی موسیقی صحبت به میان می‌آید در واقع منظور از آن پرسش از اصول و کلیات اندیشه در باب موسیقی است. در همین راستا در تعریف فلسفه‌ی موسیقی گفته‌اند: فلسفه‌ی موسیقی، مطالعه پرسش‌های بنیادین درباره‌ی ماهیت موسیقی و تجربه‌ی ما از آن است. در دانشنامه آکسفورد در ذیل زیبایی شناسی موسیقی تعریفی ارائه شده است که می‌توان آن را با تعریف فلسفه‌ی موسیقی برابر دانست: زیبایی شناسی موسیقی عبارت از تامل فلسفی در مورد خاستگاه، ذات، توان، هدف، نحوه‌ی ایجاد، نحوه‌ی اجرا، نحوه‌ی دریافت، معنا و ارزش موسیقی است.

۱-۱ بررسی ماهیت اندیشه

اندیشه ناظر بر دو وجه از فعالیت عقلی و حیات فکری انسانی است: نخست آن وجهی که از آن به فلسفه تعبیر می‌شود و رنگ و بوی یونانی دارد و البته از نظر ما از حکمت، آنگونه که بعدها و تا به امروز در تداول اهل فلسفه و حکمت به کار رفته، جداست؛ یعنی فلسفه‌ی منظور نظر ما از جنس الهیات مدرسی نیست، هر چند صفت اسلامی بدان اطلاق شود. اکثر مسائل طرح شده از سوی فیلسوفان سنتی در نظر غربیان امروزی و ما در قلمرو فلسفه قرار نمی‌گیرد. بنابراین لازم است تا میان فلسفه و الهیات تمایز قائل شویم. تصوف هم فلسفه نیست، بلکه به تعبیر هانری کربن الهیات صوفیانه است. (کربن، ۱۳۹۲: ۳۸۳)

دوم، علوم عقلی یا دانش به معنای امروزی کلمه است که زمانی علوم اوائل گفته می‌شده و آن هم از فلسفه‌ی قدیم جدا نبوده است، بلکه ذیل آن و به مثابه شاخه‌ای از آن دریافت می‌شده است. به جای لفظ اندیشه، واژه‌ی خرد را هم می‌توان نشانده و از آن به خرد فلسفی و علمی مراد کرد. طبعاً اندیشه‌ای که ما سیر تاریخ آن را دنبال می‌کنیم، به اقتضای حوزه‌ی پژوهش و متغیر مورد سنجش که هنر و انواع آن است، نه اندیشه‌ی سیاسی که در درجه‌ی اول اندیشه‌ی هنری است؛ اما باید توجه داشت که اندیشه‌ی هنری، خود جزئی از سپهر اندیشگی است که اوج و فرود آن، از رشد و افول اندیشه تاثیر می‌پذیرد و تا حد زیادی، البته با تقدم و تاخرهایی، بر همان مدار می‌گردد. مثلاً درباره‌ی موسیقی می‌توان گفت سنت‌های موسیقی ما در هر یک از دوران‌ها با ویژگی‌های اجتماعی و شیوه‌ی زندگی و بنیادهای فکری

آن دوران‌ها به طور نسبی سازگار بوده است. بنابراین هر پژوهشی درباره‌ی سیر هر شاخه‌ای از اندیشه می‌باید با عنایت به ساختار مرجع و فرادست، و نیز زیر شاخه‌های مجاور صورت گیرد و جز از این طریق، انجام آن به نحو کامل و احسن امکان پذیر نیست. به ویژه در خصوص اندیشه‌ی هنری، از آنجا که ما در تاریخ‌مان غالباً چیزی تحت عنوان فلسفه‌ی هنر و زیبایی‌شناسی به معنای مدرن کلمه نداشته‌ایم، ناچار، از توسل به فلسفه به معنای عام کلمه و پیگیری وضع کلی آن بی‌نیاز نیستیم، چرا که عقاید فیلسوفان مسلمان در باب هنر عمدتاً نه به صورت جداگانه، که در مطاوی آثار گوناگون دانشنامه‌ای ایشان مندرج است. آنچه توجه به وجه دوم اندیشه، یعنی علم را در مورد پژوهش حاضر واجب می‌گرداند، ماهیت و خصلت موسیقی است. برخلاف امروز که در دسته بندی موسیقی ذیل انواع هفت گانه‌ی هنرها در نظام غربی تردیدی روا نمی‌دارد، در قدیم، چه در ایران و چه جز آن، موسیقی صیغه‌ی فلسفی هم داشته، خاصه از آن روی که ویژگی ریاضیاتی دارد و خود ریاضی هم ذیل فلسفه‌ی وسطا، در مقامی مابین فلسفه‌ی علیا (الهیات) و فلسفه‌ی سفلا (ریاضیات) تعریف می‌شده است. موسیقی در کنار حساب و هندسه و هیئت (نجوم) از علوم رایج فلسفه‌ی وسطا بوده، بسیاری از فیلسوفان از فیثاغورث و افلاطون و ارسطو تا فارابی و ابن سینا و اخوان الصفا به این دید بدان می‌نگریسته‌اند و تالیفات و تقریرات پرشماری درباره‌ی آن داشته‌اند. (سلطان‌دوست، ۱۳۹۵: ۴-۲)

از دیرباز آرای مختلفی در بین فلاسفه‌ی غربی و اسلامی درباره حوزه اثرگذاری موسیقی مطرح بوده است. همچنین در خصوص اینکه موسیقی تا چه حد می‌تواند به عنوان عنصری نافذ در حیات بشر منشأ اثر گردد، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. بنابر یک نظر، موسیقی بماهو موسیقی، دارای نشئه‌ای است که می‌تواند در حیات طبیعی و معقول انسان در هر دو جهت تعالی و انحطاط، اثر شگرفی داشته باشد. در نگاهی دیگر، موسیقی اصلاً در حوزه معقولات وارد نمی‌شود و تنها می‌تواند در حوزه محسوسات و طبیعیات اثراتی آن هم نه ماندگار داشته باشد. از طرفی، تجربه تاریخی بهره‌گیری انسان از مارش‌های نظامی و استفاده از نغمات برای انجام کارهای روزانه، شاهد نقش آفرینی موسیقی در حیات طبیعی است. همچنین در مذهب و حیات معقول بشری نیز می‌توان مصادیقی را یافت که موسیقی در آن عنصری پررنگ است. در آیین اسلام هم آموزه‌های متفاوت و ظاهراً متضادی درباره این پدیده به چشم می‌خورد. در یک جا موسیقی بماهو موسیقی تقبیح شده است و در جای دیگر برای بهره‌گیری بیشتر از مضامین دینی به آهنگین و موزون بودن کلام توصیه می‌شود.

در این بین نیز عده‌ای از روی عناد به کلی موسیقی را عامل انحراف اخلاقی و پیشرفت بشری دانسته و از دیگر سو گروهی آن را ضامن بقای فرهنگ و اصالت‌های انسانی شمرده‌اند. ابن سینا در اشارات یکی از راه‌های مطیع گرداندن نفس اماره نسبت به نفس مطمئنه برای استیلا بر قوای تخیلی و وهمی علاوه بر عبادت مقرون به تفکر را آهنگ و موسیقی خوش و جذاب که قوای نفس را جذب کند، دانسته است. این امر موجب می‌شود کلمات مفیدی که با آن آهنگ ادا می‌شوند، در نفس نفوذ کنند.

۲-۱ بررسی ماهیت فلسفی موسیقی

در قرن ششم پیش از میلاد زمانی که فیثاغورث حکیم هر چیز را در نظام هستی بر مبنای نظریه اعداد ریاضی تبیین کرد و موسیقی و نغمه افلاک را نیز کاملاً مرتبط با نظریه خود دانست. جماعت اخوان الصفا نیز اصول و مبانی تعلیمی و فلسفی خود را براساس مبادی اعداد فیثاغورثی پی‌ریزی کرده‌اند و علم موسیقی را که از نسبت‌های تألیفی اعداد ترکیبیافته است، در زمره علوم ریاضی و فلسفی شمرده‌اند.

بعد از فیثاغورث، در عهد افلاطون، سقراط و ارسطو و فارابی به دلیل رواج موسیقی، حکیمان که در آن دوران سیاست‌گذاران امور فرهنگی، هنری، سیاسی و اجتماعی جامعه بودند، به بحث درباره تأثیرات مختلف الحان و نغمه‌های موسیقی بر افراد مختلف و نقش آن در تربیت، استراحت و... پرداختند. (ایرانی، ۱۳۷۳: ۱۹۵)

می‌توان مسئله‌ی اصلی فیثاغورث در مورد موسیقی را در این پرسش جستجو کرد که منشا موسیقی چیست؟ افلاطون در رساله‌ی ایون به پرسش‌ها و مسائل ذیل می‌پردازد؟ آیا هنرمند از غیب مطلع است؟ آیا هنگام تولید آثار برجسته، هنرمند به عقل خود رجوع می‌کند یا از آن فارغ است و در حالت بیگانگی از خود دست به آفرینش می‌زند؟ هنر در هنرمند بر اثر آموختن شکل می‌گیرد یا الهام؟ فارابی نیز به پرسش‌هایی در اینباره در کتاب موسیقی کبیر می‌پردازد.

در رسائل اخوان آمده است که با توجه به اینکه اکثر صنعت‌ها را حکما با اندیشه فلسفی خود ابداع کرده‌اند، نخستین بار این فلاسفه بودند که موسیقی را به گونه علمی و نظری مطرح کردند و آلاتی را طبق قواعد نظری به وجود آوردند و به دیگران تعلیم دادند.

آنچه از کلام برخی فلاسفه درباره ماهیت موسیقی به دست می‌آید، این است که موسیقی مجموعه‌ای از اصوات است که ترکیب آنها با یکدیگر به صورت لفظ یا کلمه نیست. وقتی این اصوات شنیده می‌شوند، معنای خاصی به عنوان مابه‌ازا برای آن وضع نشده است؛ چراکه

موسیقی قابل تجزیه و تحلیل عقلانی نیست و از این طریق آنگونه که ما معنای الفاظ شنیده شده را می‌فهمیم دریافت نمی‌شود؛ بلکه دریافت آن از طریق اعصاب صورت می‌گیرد. (آوینی، ۱۳۸۲: ۱۴)

در رسائل اخوان الصفا در تعریف واژه غنا (موسیقی) آمده است: غنا آهنگ‌های هماهنگ شده را گویند و آهنگ همان نغمه‌های پی در پی است و نغمه‌ها همان آوای رریف شده و متناسب است.

آنچه از نگاه اهل لغت درباره واژه غنا می‌توان گفت این است که:

۱- غنا از مقوله صدا و آواز است؛

۲- آن هم صدا و آوازی که در حنجره با کیفیت ویژه‌ای همراه است؛

۳- آواز با کیفیت خاصی که روان آدمی را تحت تسخیر خویش درمی‌آورد و به فرح و یا

اندوه می‌کشاند.

آلت دریافت موسیقی، حس شنوایی است و عناصری که آن را ایجاد می‌کنند، توالی اصوات و نواها در زمان است که موسیقی را در ذهن مخاطب نقش می‌اندازد. بنابراین یک تظاهر عینی، ملموس و پایدار در خارج از ذهن ندارد؛ بلکه در همان لحظه که از ساز برمی‌خیزد نابود می‌شود.

در رسائل اخوان آمده است که در فلاسفه اسلامی، اصوات را عوارضی می‌دانند که به وسیله حرکت و نفوذ در نفس و جوهرها به وجود می‌آیند.

در جایی دیگر آمده است که اصولاً هر فنی که دست انسان در آفرینش آن دخیل باشد، هیولای آن (ماده اولیه موضوع آن) اجسام طبیعی و مادی و ساخته‌های آن نیز همه دارای صورت‌های جسمانی و فیزیکی است؛ البته به جز صنعت موسیقی که هیولای آن، جمله جواهر روحانی و غیرطبیعی یا همان نفوس و جان‌های مستمعین است. (قدرتی و رحیمیان،

۱۳۸۸: ۵۶-۵۷)

برای روشن شدن مسائل فلسفی موسیقی به بررسی این مسائل در آثاری که بدان پرداخته‌اند می‌پردازیم. در ابتدا به کتابی از ادوارد هانسلیک (۱۹۰۴-۱۸۲۵) منتقد اتریشی موسیقی مراجعه می‌کنیم. چراکه نام وی در بسیاری از آثاری که در دنیای مدرن و معاصر به فلسفه‌ی موسیقی پرداخته‌اند به چشم می‌خورد و در مورد وی گفته‌اند: جایی که فلسفه مدرن، موسیقی را مورد توجه قرار داد، قبل از این گسترش فوق‌العاده‌ی آن در دو دهه‌ی بعد، نام یک شخصیت مهم به چشم می‌خورد و او هانسلیک است. او در کتاب زیبایی در موسیقی، همانطور که از نام کتاب برمی‌آید به بررسی رابطه‌ی زیبایی و موسیقی می‌پردازد و پرسش‌های

وی از موسیقی، که مسائل فلسفه‌ی موسیقی وی تشکیل شده از آنهاست، می‌توان اینگونه برشمارد؛ آیا موضوع موسیقی بازنمایی احساسات است؟ آیا زیبایی در موسیقی راه دارد؟ ادراک ذهنی موسیقی چگونه صورت می‌پذیرد؟ زیبایی شناسی شنیداری چگونه است؟ بررسی آسیب شناسی شنیدن موسیقی. رابطه‌ی فرم و محتوا در موسیقی چگونه است؟ نفر دومی که در فلسفه‌ی موسیقی قبل از فراگیر شدن آن، این رشته را مورد توجه قرار داده است، ادموند گورنی (۱۸۴۷-۱۸۷۷) است. وی در کتاب قدرت صوت در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست؛ چگونه یک اثر انتزاعی گوش را مخاطب خود قرار می‌دهد؟ چه ارتباطی بین عقل و نظم با زیبایی وجود دارد؟ ارتباط فرم و محتوا در موسیقی چگونه است؟ موسیقی چگونه احساسات را برمی‌انگیزد؟ موسیقی چگونه بیانگری می‌کند؟ رابطه‌ی اخلاق و موسیقی چگونه است؟ چگونگی رابطه‌ی اجتماع و موسیقی؟ بررسی چگونگی عناصر صوتی و موسیقایی در شعر.

می‌دانیم که در بررسی هنرها با سه حوزه روبرو هستیم: ۱- هنرمند ۲- اثر هنری ۳- مخاطب اثر

همانطور که از آثاری که برشماردیم و برخی از پرسش‌های فلسفی آنان برمی‌آید، بیشتر این پرسش‌ها در حوزه‌ی دریافت موسیقی توسط مخاطب و نحوه‌ی تاثیر بر اوست و برخی از این پرسش‌ها به چیستی خود موسیقی مربوط می‌شوند و هنرمند نقش کمرنگ‌تری در بین مسائل و پرسش‌های این متفکران دارد. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا کیستی یا چیستی هنرمند همواره در اهمیت کمتری در میان سه حوزه‌ی مورد بررسی موسیقی داشته است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت؛ توسط فیلسوفان بزرگی کیستی هنرمند مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. البته در فلسفه‌ی مدرن و معاصر تمرکز و علاقه بر روی فهم مخاطب و تاثیر موسیقی بر او است و کمتر به منشا و علل تشکیل موسیقی و کیستی هنرمند توجه می‌شود، پس در روزگاری قبل از دنیای مدرن به دنبال بحث و پرسش درباره‌ی هنرمند خواهیم بود.

با توجه به پرسش‌های فلسفی که اهالی فلسفه درباره‌ی موسیقی مطرح کرده‌اند، می‌توان فلسفه‌ی موسیقی را در سه بخش طبقه‌بندی کرد؛

۱- چیستی موسیقی در بررسی هستی شناسانه

۲- تعیین تاثیر موسیقی بر مخاطب و جهان مخاطب و همچنین نحوه فهم موسیقی توسط مخاطب

۳- پرداختن به کیستی هنرمند و منشا موسیقی

در مجموع می‌توان گفت موسیقی نمی‌تواند هیچگونه واقعیت عینی و ملموسی را در خارج از ذهن انسان نمودار کند؛ زیرا آنچه از موسیقی در ذهن منعکس می‌شود، در خارج از ذهن شکلی خاص و عینی ندارد؛ البته توالی اصوات و نواها در زمان، همان لحظه که از ساز برمی‌خیزد، نابود می‌شود. نغمات موسیقی در ذهن، تجسم‌کننده احساساتی خالص، ولی فاقد عینیت هستند؛ درحالی که علم و کسب معرفت حقیقی به هر امری، مستلزم حصول شکل یا صورتی از آن امر در ذهن است؛ البته موسیقی جز به عنوان نوعی تموج هوا و ارتعاش با فرکانس‌های مختلف در هر لحظه که دیری هم نمی‌پاید به حیث ترکیبی دارای عینیت فیزیکی نیست؛ اما مانند بسیاری از مفاهیم و موضوعات اعتباری و ذهنی قابل درک است. (قدرتی و رحیمیان، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۷)

در نتیجه می‌توان گفت موسیقی مجموعه‌ای از اصوات است که ترکیب آنها به صورت لفظ و کلمه نیست و وقتی شنیده می‌شود، معنای خاصی به عنوان ما به ازا برای آن وضع نشده است؛ چراکه موسیقی قابل تجزیه و تحلیل عقلانی نبوده، از این طریق هم دریافت نمی‌شود. دریافت موسیقی از طریق اعصاب است و عناصری که آن را ایجاد می‌کنند، توالی اصوات و نواها در زمان است. بنابراین یک تظاهر عینی و ملموس و پایدار در خارج از ذهن ندارد؛ اما مانند بسیاری از مفاهیم و موضوعات اعتباری و ذهنی قابل درک می‌باشد.

عده‌ای درباره پیشینه موسیقی عرفانی، حرکات هماهنگ افلاک و سیاره‌ها را مولد اصوات زیبا و دل‌انگیزی می‌داند که فقط انسان‌های خاص و دارای روح بسیار لطیف و منزه می‌توانند آنها را بشنوند. تفکر دینی، این نظریه را با عهد الست و عالم ذر پیوند داده و پیوستگی تأثیر روحانی موسیقی بر روح را امری ازلی دانسته است که با توجه به مناقشات، این نظریه مخدوش دانسته شد. دیدگاه دوم، حالات روحانی و ملکوتی را مولود سماع و فهم کلام حضرت حق می‌داند و نه تنها برای موسیقی این جهانی، منشأ ملکوتی قائل نیست، معتقد است سماع طبیعی (غنا) مرحله نازل روح انسان است که او را محدود می‌کند و چیزی جز استماع صرف نغمه‌های خوش نصیب او نمی‌کند و سماع الاهی و روحانی در استماع قرآن کریم رخ می‌دهد. در بیان راز جذابیت موسیقی، آرای برآمده از اعتقاد به وجود موسیقی قدسی در این جهان، جذابیت موسیقی و نظم و فن حاکم بر آن را ناشی از نظم و فن حاکم بر کیهان دانسته است؛ اما در نظر دیگری، وجود ضرب و فاصله در موسیقی، علت جذابیت آن معرفی شده است که بر هر دو نظریه مناقشاتی وارد است. نظریه‌ی سوم، تنها وجود ضرب و فواصل را کافی نمی‌داند؛

بلکه بازتاب نغمات در ذهن و ادراک زیبایی و وجود عنصر محاکات را منشأ لذت آور بودن موسیقی می‌شمرد که این نظریه تا حدودی قابل تأیید است.

موسیقی زبان احساسات و انفعالات درون آدمی است و ذاتا قابلیت افزودن چیزی به درون آدمی را ندارد. نفوس آدمیان در کلیت محض خود یکسان هستند و هویت اصلی انسان‌ها در همه، یک حقیقت است. این ضرب‌ها و فواصل با کیفیت‌های خاص ترکیبی، با هویت اصل نفس آدمی ارتباطی ندارند. عمده جذابیت و لذت موسیقی و انبساط‌آوری آن، معلول سلب هوشیاری نسبت به واقعیات درون و بیرون نفس آدمی است. اختلاف شدید بازتاب اصوات و موسیقی‌ها در میان اقوام و ملل مختلف، دلیلی بر فاقد محتوا بودن موسیقی است؛ چراکه در غیر این صورت می‌بایست همه مردم در همه دوران‌ها و در هر محیطی از هر موسیقی، محتوای ذاتی واحدی را دریافت کنند. بنابراین اصل اساسی در موسیقی، بین موسیقی‌های روحانی و غیر روحانی تفاوتی در ارزش وجود ندارد.

۳-۱ بررسی واژه موسیقی، تعریف موسیقی

موسیقی (بضم میم) ماخوذ از MOOSIKA یونانی یا MUSICA لاتینی است و ریشه‌ی آن MOSA یا MISSE می‌باشد که نام یکی از نه رب‌النوع اساطیری یونان و حامی هنرهای زیباست.

نویسندگان معروف عرب این کلمه (موسیقی) را مرکب از موسی و قی گرفته‌اند که موسی به معنی نغمات و قی نیز به معنی ملذ و خوشایند می‌باشد.

موسیقی لفظ مفردی است که به معنای لحن به کار می‌رفته است. عده‌ای هم می‌گویند: مرکب است از مو که در زبان سریانی به معنی هوا می‌باشد و سقی به معنای گره و قید. گویا نوازنده با ابتکار عمل و دقت خویش، در هوا ایجاد گره می‌کند و صوت خوش تولید می‌شود. (کریمی، ۱۳۸۵: ۲۸)

در باب ریشه‌ی لفظ موسیقی گفته شده است: کلمه‌ی موسیقی که امروزه با مصوت I در آخر تلفظ می‌شود در اصل با الف مقصوره است و از یونانی گرفته شده است.

موسیقی در فرهنگ فارسی توسط غلامرضا انصاف‌پور این‌طور معنی شده است: آهنگ، خنیا، غنا، علم و فن سرایش آهنگ و آواز.

داریوش صفوت از بزرگان موسیقی سنتی ایران، با دیدگاهی عرفانی به بررسی و شناخت و نهایتاً تعریف موسیقی پرداخته است: در نگاه وی هر موجودی به چهار چیز شناخته می‌شود: اسم، مسمأ، اثر اسم و اثر مسمای آن موجود. اسم یا لفظ موسیقی وضع شده است برای

معرفی آهنگ‌هایی که بشر پدید آورده و توسط نوازندگان و خوانندگان عرضه گردیده است. با این تعریف، همه‌ی آواهای دل‌انگیز طبیعت که دست بشر در تولید آنها دخالتی ندارد. مسمای موسیقی آن است که از شنیدن یا دیدن واژه‌ی موسیقی به ذهن متبادر می‌شود. به عبارت دیگر، مجموعه آهنگ‌های همه‌ی اقوام و ملل، مسمای لفظ موسیقی است. موسیقی هر قومی ظاهری دارد و باطنی. ظاهر آن مسمای موسیقی است. باطن آن هم، اثر این مسمای است. اثر اسم موسیقی، دلالت لفظ موسیقی است بر حروف ترکیبی و معنی لغوی و مقصود ملحوظه‌ی آن.

لفظ موسیقی ماخوذ از لغت یونانی موز است که از نُه الهه‌ی یونان باستان بوده است و معنی لغوی آن عبارتست از تالیف و ترکیب نغمات (اصوات موسیقی) به نحوی که به گوش شنونده‌ی سلیم الذهن و مستقیم الطبع خوشایند باشد. اثر مسمای یا باطن موسیقی تجسم ذهنی و تحسس عینی از آنچه که از موسیقی دریافت می‌شود است. (صفت، ۱۳۸۶: ۳۸)

این کلمه در فرهنگ لغت انگلیسی به فارسی آریان‌پور به معنی الهه‌ی شعر و موسیقی، اندیشه کردن، در بحر فکر فرو رفتن و دچار حیرت شدن، می‌باشد.

ابوعلی سینا نیز در تعریف این هنر می‌گوید: موسیقی علمی است ریاضی که در آن از چگونگی نغمه‌ها، از نظر ملایمت و تنافر و چگونگی زمان‌های بین نغمه‌ها بحث می‌شود تا معلوم شود که لحن را چگونه باید تألیف کرد.

ابونصر فارابی در احصاءالعلوم موسیقی را علم شناسایی الحان می‌داند که شامل دو علم است: یکی علم موسیقی عملی و دیگری علم موسیقی نظری. امروزه نیز این تقسیم‌بندی در موسیقی وجود دارد.

افلاطون در تعریف موسیقی می‌گوید: موسیقی یک ناموس اخلاقی است که روح و جهانیان و بال به تفکر و جهش به تصور و ربایش به غم و شادی و حیات به همه می‌بخشد.

مرحوم خالقی در کتاب نظری به موسیقی می‌نویسد: موسیقی صنعت ترکیب اصوات و صداهاست به طوری که خوشایند باشد و سبب لذت سامعه و انبساط و انقلاب روح گردد.

بته‌وون در تعریف موسیقی می‌گوید: موسیقی مظهری است عالی‌تر از هر علم و فلسفه‌ای. محمدتقی جعفری موسوم به علامه‌ی جعفری در باب تعریف موسیقی چنین بیان می‌دارد که: آیا تعریف موسیقی را می‌توان یک تعریف مانند سایر تعاریف معمولی در علوم مخصوصا در علوم تحقیقی مطرح نمود؟ آیا می‌توان یک تعریف کامل، جامع افراد و مانع اغیار درباره‌ی موسیقی مشخص نمود؟ پاسخ به این سوال بسیار دشوار است زیرا همه‌ی پدیده‌های تجربی که با روح آدمی سروکار دارند، فوق اجزاء و ارکان تعاریف معمولی در علوم و معارف تحقیقی

عینی می‌باشند. البته از توجه به گفتار علامه جعفری در کتاب موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی، می‌توان تعریف موسیقی را این‌گونه پیدا کرد؛ اصوات موزون، زیبا و جذاب که از انسان خواننده‌ی آگاه و دارای احساسات و از ابزار مخصوص که با فکر و دست بشری ساخته شده، بروز می‌کند. (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۷)

واژه موسیقی در معانی متعددی به کار رفته است:

- گاه به مطلق هر صدایی موسیقی گفته‌اند؛ خواه طبیعی باشد، خواه ساخته بشر. خواه فرح بخش و گوش‌نواز باشد، خواه منفور و مهیج و وهم‌انگیز. مانند آواز کلاغ و جغد و فریاد توفان و غرش سیل و امثال آن. این مفهوم از موسیقی، استعمال در معنای اعم آن بوده، جنس قریب آن نیز صوت است.

- گاه تنها از نواها و نغمات خوش و فرح‌بخش موجود در طبیعت تعبیر به موسیقی کرده‌اند. مانند نغمه پرنندگان خوش آواز، نوای آرامش بخش آب دریا و رود و یا آواز وزش نسیم و امثال آن. این معنا از موسیقی نیز مانند مورد اول، استعمال در معنای عام است و حکم معنای اول را دارد.

- گاهی هم از مجموع زیبایی، نظم و هماهنگی (هارمونی) شگفت‌آور موجود در طبیعت، تعبیر به موسیقی طبیعت کرده‌اند. این معنای به کار گرفته شده از موسیقی، هیچ تبادری به ذهن نداشته، جنبه استعاری دارد و استعمال آن در معنای حقیقی نیست؛ زیرا جنس قریب موسیقی، صوت است و با جنس آن چه که در این معنا اراده می‌شود کاملاً متفاوت است.

- گاهی نیز از سجع و وزن و مقفا بودن کلام شعری با لفظ موسیقی یاد کرده‌اند. در اینجا نیز کاربرد استعاری این واژه کاملاً مشهود است و آنچه در مورد معنای قبل گفته شد، عیناً در اینجا نیز صادق است.

- عده‌ای نیز از شیرینی و جذابیت کلام قرآن کریم با عنوان موسیقی قرآن یاد نموده‌اند و آن را از اعجازات قرآنی برشمرده‌اند. استعاری بودن این عبارت نیز کاملاً مشهود است.

- برخی هم واژه‌ای مبهم با عنوان موسیقی درون استفاده کرده‌اند. ظاهراً مرادشان از این معنا، هماهنگی تخیلات و توهمات و عواطف درونی بشری است. استعاری بودن این معنا نیز آشکار است.

- برخی نیز واژه موسیقی را به معنای نوازندگی در کنار واژه غنا به معنای خوانندگی به کار برده‌اند. اما در هیچ فرهنگ لغتی و در هیچ زبان رسمی و حتی محاوره‌ای، چنین کاربردی وجود ندارد. از اینرو چنین برداشتی، یک کاربرد بدون مستمسک است.

-عده بسیاری نیز واژه موسیقی را معادل واژه غنا دانسته‌اند. این برداشت، علیرغم نزدیکی موسیقی با غنا، که هر دو در جنس و برخی عرضیات مشترکند، ناشی از سوء تعبیر است؛ چراکه هم موسیقی تعریفی روشن دارد و هم غنا و وجه تمایز آن دو، در لوازم‌شان است. -و در آخر هم واژه مصطلح، رایج و متبادر به ذهن در مفهوم موسیقی است که شایع در معنای اجمالی، اصوات ترکیب شده احساس برانگیز توسط بشر، می‌باشد. این مفهوم معنای خاص موسیقی است. (شایسته، ۱۳۹۱: ۱۱-۱۴)

با ظهور روزافزون سبک‌ها و نحله‌های مختلف موسیقی، لزوم ارائه تعریفی نو و کارآمد و دقیق از موسیقی، بیش از پیش نمایان می‌شود؛ تعریفی که بتوان از آن در هر حیطة علمی دیگر مانند فقه، روان‌شناسی و دیگر علوم، بهره برد. می‌توان تعاریف ارائه شده از موسیقی را از لحاظ رویکرد آن، در سه قسم روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و هستی‌شناسانه دسته‌بندی نمود.

موسیقی، صدا و نوایی است که شنیدنش (برای شنونده آن) خوشایند باشد و از گوش سپردن به آن لذت ببرد. بر احوال درونی‌اش اثر بگذارد و او را دچار تحول نماید. موسیقی بیان احساسات است، بدون آنکه پای کلمه و واژه‌ای در میان باشد و نشان دادن امواج روحی فرد است، بدون آن که از رنگ و قلم و نقاشی استفاده کنیم. موسیقی ارتباط ما را با جهان احساسات و احوالات درونی افراد، از طریق شنوایی فراهم می‌کند؛ همان‌گونه که نقاشی و هنرهای تجسمی و ... این ارتباط را از طریق بینایی ایجاد می‌کند.

موسیقی شکلی از تفکر است که با چگونگی اجرا، اصل شکل‌گیری آن، تجربه زندگی و مرحله تاثیرگذاری مرتبط است. هنگامی که به مرز فرهنگ‌های گوناگون نزدیک می‌شویم و عمق روحیه موسیقی‌دانان را مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌بینیم نظریه بین‌المللی بودن زبان موسیقی ... مورد تردید است. (دورینگ، ۱۳۸۷: ۱۴)

یقیناً تعاریفی که دارای رویکرد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی هستند، با فرض قوام آنها، تعبیری ثانویه از موسیقی بوده و بیانگر لوازمات، آثار و پیامدهای وجودی موسیقی از یک بُعد خاص می‌باشند؛ از این رو به یک محدوده علمی خاص مربوط بوده، قابلیت کاربرد در هر منظومه معرفتی را ندارند.

در تعریفی که از ارسطو نقل شده است، موسیقی در حکم یک فن، معرفی شده است که با داشتن آن می‌توان از صداها، ترکیبی منظم و گوش‌نواز به وجود آورد:

موسیقی صنعتی است که معرفت نظم نغمات به آن توان حاصل کردن، نظمی که موافق

سامعه باشد.

این تعاریف، بیان می‌کند که موسیقی از جنس علم بوده، قائم به نفس است و چنین است که تنها در صورت وجود این علم می‌توان نغمه‌ها را با یکدیگر ترکیب کرده، نظمی گوش پسند بین آنها برقرار نمود و در صورت فقدان این علم، چنین کاری امکان‌پذیر نیست. فارابی نیز در تعریفی دیگر، مفهوم موسیقی را مجموعه‌ای از صداها دانسته است که در یک محدوده منظم قرار گرفته‌اند: لفظ موسیقی یونانی است و معنای آن الحان است؛ گاهی اوقات، لحن به مجموعه نت‌های مختلفی اطلاق می‌شود که به ترتیبی مخصوص با هم ترکیب شده باشند.

جنس موسیقی در این تعریف، از صوت است. آنچه که یک قطعه موسیقی را تشکیل می‌دهد، مجموعه‌ای است از نغمه‌ها، که با نظم و ترتیبی خاص با ترکیب شده‌اند. این تعریف از موسیقی، تقریباً مورد توافق قریب به اتفاق متفکران گذشته بوده، به گونه‌ای که نه تنها کسی آن را رد ننموده است، بلکه اکثر ایشان، آن را محور تعریف‌ها قرار داده، عیناً در آثار خود نقل کرده‌اند و یا با کمی تفاوت، از آن بهره گرفته‌اند. اکثر صاحب اثرانی که در اثر خود تعریفی از موسیقی به دست داده‌اند، تعریف فارابی را ذکر کرده، یا تعریفی نزدیک به آن ارائه داده‌اند.

تعریف اول در مورد علم موسیقی است و تعریف دوم در مورد ذات موسیقی؛ اما نقطه قوتی در تعریف ارسطو وجود دارد که در تعریف فارابی به ضعف گراییده است و آن این است که تعریف ارسطو از مانعیت بیشتری برخوردار است از آن جهت که در بردارنده‌ی مفهومی خاص از موسیقی است و معنای عام و اعم آن را شامل نمی‌شود ولی تعریف فارابی، معنای اعم موسیقی را نیز شامل می‌شود؛ زیرا بی‌نهایت صداها را ترکیب یافته در طبیعت وجود دارد که دارای نظم و ترتیب و حتی معنایی خاص است؛ مثل صدای پرندگان و حیوانات و حتی حشرات. ولی در نگاه ما، اطلاق موسیقی به آن معنا صحیح نمی‌باشد و این ضعف بزرگی در این تعریف به شمار می‌رود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

در برخی از آثار دیگر نیز تعاریفی ارائه شده است که یا از استحکام کافی برخوردار نبوده، و یا اینکه تعریف ارائه شده معادل معنای غنا است؛ به همین دلیل به ذکر همین دو نمونه تعریف که بیان شد اکتفا نموده، به ارائه تعریفی کامل‌تر و جامع‌تر می‌پردازیم:

در نگاه نگارنده از ویژگی‌های اصلی موسیقی که آن را از زمره دیگر صداها متمایز می‌کند، علاوه بر بشری بودن، احساس برانگیزی آن است و این خصیصه به قدری در موسیقی متبلور است که گوی سبقت را از دیگر شقوق هنری ربوده است. شوپنهاور در این رابطه می‌گوید:

همه هنرها می‌خواهند به مرحله موسیقی برسند. (رید، ۱۳۸۶: ۱)

لودویک وان بتهون، موسیقیدان شهیر آلمانی نیز تعریفی از موسیقی دارد که اگرچه دارای ساختاری منطقی نبوده و کاملا تخیلی است، ولی اوج سعی او را در بیان احساس برانگیزی موسیقی به نمایش می‌گذارد:

موسیقی سرزمینی است که روح در آن به حرکت درمی‌آید. در اینجا هر پدیده‌ای گل‌های زیبا می‌دهد و هیچ علف هرزه‌ای در آن نمی‌روید. اما کمتر کسی است که دریابد در هر قطعه از موسیقی چه شوری نهفته است.

با این بیان، زمانی که به دو تعریف مورد نظر، خصوصا تعریف فارابی توجه می‌کنیم هیچ‌گونه اشاره‌ای به این ویژگی مهم نمی‌یابیم و این ضعف، که عمدتا در تعاریف ارائه شده موجود، دیده می‌شود، غیرقابل اغماض است.

به هر ترتیب با توجه به نقص تعاریف ارائه شده و در نظر گرفتن خصیصه‌های موجود در موسیقی را به این‌گونه تعریف نمود:

موسیقی، صدایی است سازمان یافته از تولیدات بشری، که تحت تاثیر احساسی عاطفی و زیباشناسانه، تولید می‌شود و احساسی هم‌راستا و متناسب با آن در مخاطب ایجاد می‌کند.

۴-۱ بررسی پیشینه‌ی پیدایش موسیقی

آشنایی با هنر تمدن‌های باستانی و حوزه‌های فرهنگی کهن شاید از ضروری‌ترین دانش‌های بشری محسوب شود؛ چرا که هنر آیینی تمام‌نمای هویت فرهنگ‌های انسان‌ها در هر جامعه و هر عصر است و انسان برای شناخت خود و آگاهی به تحولاتی که از ابتدایی‌ترین نوع زیست تاکنون سپری نموده نیاز به این دانش را دارد.

نمی‌دانیم که هنر چگونه آغاز شده است، همان‌گونه که نمی‌دانیم زبان چگونه آغاز شده است. اگر معنای هنر را فعالیت‌هایی چون ساخت معبد و خانه‌ها، آفریدن تصویرها و تندیس‌ها، یا بافتن نقش و نگارها بدانیم، هیچ مردمی در هیچ نقطه از جهان نیستند که عاری از هنر باشند.

در میان دانشمندان و محققین در زمینه‌ی تاریخ پیدایش موسیقی به عنوان یک نمود و پدیده اجتماعی اختلاف نظر به چشم می‌خورد. گروهی از مورخان و نقادان تاریخ موسیقی همچون امیل ویلموز اینطور گفته‌اند که چون ثبت اکتشافات و اختراعات در ماقبل تاریخ متداول و رایج نبوده است، پس از اسم و رسم و مخترع موسیقی اطلاع دقیقی در دست نیست. ولی دست‌های از آنان (مورخان تاریخ موسیقی) پیدایش موسیقی را مقارن و هماهنگ با تاریخ قرائت شیوای تورات دانسته‌اند. ولی مطالعه و پژوهش در آثار باستانی و نمودهای

تاریخی به یادگار مانده از تمدن ملل و اقوام گذشتگان نشان می‌دهد که لزوماً بایستی برای این پدیده قدمت تاریخی بیشتری قائل شد، به طوری که حتی تاریخ و مبدا پیدایش آن را به دوران حکومت اقوام سومر و کلدانی رسانده‌اند. از خرابه‌های اور (سرزمین وسیعی که شامل کردستان عراق و ایران می‌شده است) در قلمرو حکومت سومریان آلات بادی موسیقی کشف شده است که مورخان و باستان شناسان تاریخ آن را به ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد رسانده‌اند و آثار و قرائن نشان می‌دهد که در کلدان نیز غالب طبیبان پیش از انجام هر عمل درمانی،

شروع به خواندن سرودهای مقدس مذهبی می‌کردند. (اسماعیل پور، ۱۳۶۸: ۴۱)

گروهی هم شاهین اندیشه‌ی خود را به سوی ماقبل تاریخ بشر به پرواز درآورده‌اند؛ جفری بریس در این زمینه می‌نویسد: نخستین نمونه‌ی آفرینش موسیقی توسط انسان نقشی است که در یک غار ماقبل تاریخی در آری یژ فرانسه برجای مانده است. ناگفته نماند که اقوال دیگری درباره‌ی مبدا موسیقی وجود دارد که از آن جمله می‌توان اشاره کرد که دست‌های آن را به فیثاغورث حکیم و گروهی آن را به داود پیامبر نسبت داده‌اند و عده‌ای نیز به برهما نسبت داده‌اند. آناپلوسکی نویسنده‌ی برجسته‌ی آمریکایی می‌نویسد: کمانه یکی از قدیمی‌ترین انواع شناخته شده‌ی سازهای زهی است. در نقاشی‌های غارها و صخره‌های ماقبل تاریخ در شمال آفریقا که قدمتی هزاران ساله دارد، آن را می‌توان دید. روح الله خالقی (موسیقیدان برجسته ایران) معتقد است: از قرائن به خوبی برمی‌آید که اختراع این فن کار یک نفر نیست و از قرن ششم قبل از میلاد که زمان فیثاغورث است قطعاً خیلی جلوتر بوده و اگر به فرض محال، بشر قبل از فیثاغورث آلتی برای موسیقی نداشته، حنجره‌ی او آلت طبیعی بوده و کسی که آواز خوش داشته موسیقیدان به شمار می‌رفته است. با توجه به نظر فوق می‌بایست پیدایش موسیقی را با پیدایش انسان و قدرت سخنوری و آواز او مقارن دانست. طبیعت، که در آن زمان پدیده‌های ناکاویده و رام نشده بود، چنین می‌نمود که نیروهای پرتوان، اسرارآمیز و زنده را در خود جای داده است. قبایل اولیه در کنار نخستین گامی که برای مهار کردن طبیعت از راه کشف رمز آتش و ... بر می‌داشتند، می‌کوشیدند با توسل به مراسم جادوی دسته‌جمعی نیز طبیعت را به زیر فرمان خویش درآوردند. در این مراسم، شعر و موسیقی و رقص در هم آمیختند. سازهای دقیق، در اثر رشد مهارت‌های صنعتگران در شکل دادن به فلزات، چوب و سنگ و پیشرفت دانش آدمیان رشته‌ی ریاضیات، ساخته شد. رشد دانش ریاضی محاسبه‌ی دقیق زیر و بمی سازها با استفاده از اندازه‌ی نی‌ها و زه‌ها و انتخاب جای سوراخ‌ها را ممکن گردانید. این پیشرفت در ساختن سازها به تربیت صدا و گوش برای شنیدن و بازآفرینی زیر و بمی‌های دقیق‌تر کمک کرد. (فینکلشتاین، ۱۳۸۱: ۲۰)

برخی واژه‌ی موسیقی را لفظی مرکب دانسته‌اند و در تفصیل این نظر گفته‌اند: موسیقی مرکب است از دو حرف یونانی موسی و قی؛ موسی به معنای نغمات است و قی موزون. پس موسیقی عبارت از نغمات موزون است. نظری دیگر بیان می‌کند واژه موسیقی، استعاره‌ای است برگرفته از نام برخی از افلاک آسمانی؛ گفته شده که موسیقی، به اسم فلک اعظم نام‌گذاری شده است که نام آن فلک در زبان یونانی، موسیقاقیا است. این نام‌گذاری به دلیل شرافت این علم است؛ زیرا نسبت شرافت این علم بر علوم دیگر مانند شرافت آن فلک بر سایر افلاک است.

حقیقت آن است که استعمال واژه موسیقی، سیری تاریخی به شرح زیر دارد: ریشه اصلی موسیقی *Musa* یا *Muse* است که اشاره به برخی اساطیر یونان باستان دارد. این واژه در یونان قدیم به معنای الهه یا فرشته است. در اساطیر یونان و روم، موزها نه خواهند که نتیجه نه شب معاشقه منوزینه و زئوس (از خدایان اساطیری المپ) بودند. البته در پاره‌ای از روایات، آنها را دختران هارمونی یا دختران اورانوس و *Ge* (آسمان و زمین) می‌دانستند. آنها علاوه بر اینکه خوانندگانی الهی بودند که سرودها و آوازهای دسته جمعی‌شان، زئوس و سایر خدایان را حفظ می‌کرد، بر تمام شئون فکری بشر مانند فصاحت، حکمت، تاریخ و ریاضیات نیز حکومت داشتند. همه این نسبت‌ها صورت استعاری داشته، کم و بیش گویای یک نظر کهن فلسفی، یعنی اولویت موسیقی در جهان بود.

واژه قدیمی *Mousiqu* (موزیکو به معنای معهود موسیقی) ریشه در واژه مذکور دارد که بعدها به زبان فرانسه نقل گشته، بدون تغییر در تلفظ آن، با *Musique* استعمال شد. پس از آن از فرانسه به دو زبان نقل پیدا کرد؛ یکی زبان لاتین با *Musica* و دیگر، زبان سریانی با *Musica* موسیقی. سپس بدون هیچ تغییری از زبان سریانی به زبان عربی و به تبع آن به زبان پارسی انتقال یافت. امروزه این واژه در فارسی با تلفظ موسیقی و در انگلیسی *Music* با تلفظ میوزیک استعمال می‌شود. در نتیجه واژه موسیقی در حقیقت استفاده‌ای است استعاری از سوی یونانیان باستان، برای صداهایی خوشایند که نغمه‌ها و سرودهای آسمانی فرشتگان اساطیری ایشان را تداعی می‌کرد و مفهومی بیش از این ندارد. (شایسته، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۵)

برخی از قداما، بر این عقیده بوده‌اند که موسیقی از علوم شریف و بلکه شریف‌ترین علوم است. بنابراین مبدع و واضع موسیقی و نیز عامل پیشرفت و گسترش آن، نمی‌توانند جز حکما و متفکران تاریخ بوده باشند. حسن کاشانی در *کنزالتحف*، معتقد است: پس موسیقی، اشرف صناعات باشد و واضعان این صناعت، حکما الهی بوده‌اند. مثل فیثاغورث که او واضع این فن

بود ... و بعد از آن، حکما دیگر مثل افلاطون و ارسطاطالیس و بطلمیوس، مخترعات خویشتن هم بر آن می‌افزودند.

برخی از منابع جدیدتر که به بررسی تاریخی پیرامون موسیقی پرداخته‌اند، از آنجا که هنر را از نخستین جلوه‌های حیات اجتماعی بشر دانسته‌اند، منشا اصلی پیدایش موسیقی را مرتبط با دوره‌های پیش از تاریخ، یعنی پارینه سنگی، میانه سنگی و نوسنگی دانسته‌اند. این دسته از پژوهشگران معتقدند که موسیقی، البته نه به شکل امروزی بلکه نوع ابتدایی و تکامل نیافته آن در دوره پارینه سنگی شکل گرفت. در آن زمان به دلیل فقدان وجود حس زیباشناسانه انسان، موسیقی به صورت تولید صداهای ابتدایی متوازن با تقلید از طبیعت بروز نمود. البته آن هم به جهت تفاهم با هم نوع و نیز تسلط بر طبیعت و نه به خاطر لذت.

در دوران میانه سنگی، استفاده بشر از موسیقی قدری هدمندتر بوده، در شکار و یا ماندن حیوانات وحشی به کار گرفته می‌شد. در دوران نوسنگی نیز با روی آوردن بشر به کشاورزی، به مرور اعتقاد به تاثیر موسیقی و آواز همراه با حرکات ریتمیک در رشد و نمو گیاهان قوت گرفت و رفته رفته سرودهای دسته جمعی با مضامین مذهبی ایجاد شدند.

در منابع اسلامی نیز شواهدی دال بر وجود مبدعی خاص برای موسیقی وجود دارد که عده‌ای آن را مستمسک قرار داده‌اند. این شواهد، علاوه بر برخی نقل‌های تاریخی، روایاتی هستند که برخی از محققین آنرا تصریح بر تاثیر وجود ابلیس در اختراع و ابداع موسیقی و غنا می‌دانند. از جمله این روایات، میتوان به دو روایت زیر اشاره کرد: در روایت سماعه از امام صادق علیه‌السلام: زمانی آدم علیه‌السلام وفات یافت، ابلیس و قابیل به خاطر شمامت او آلات موسیقی و آلات لهو ساختند، پس هرگونه آلاتی از این قبیل که مردم با آن لذت ببرند، مانند اختراع ان دو است.

از جابرین عبدالله انصاری از رسول اسلام صلی الله علیه و آله: ابلیس، اولین خنیاگر، اولین نوحه‌گر و اولین حداخوان بود؛ زمانی که آدم از شجره خود تغنی کرد، وقتی که او هبوط کرد حداخوانی کرد و هنگامی که او در زمین جای گرفت نوحه‌گری کرد و آنچه در بهشت بود به یادش آورد.

فارابی در این بین معتقد است که ریشه و منشا ابداع موسیقی، همانا غرایز انسانی و حیوانی است و انسان با حرکت در مسیر این غرایز به کشف پرده‌های موسیقی و روابط آنها و خلق الحان موسیقایی نائل آمده است. او در موسیقی کبیر چنین می‌گوید: آنچه لحن را به وجود می‌آورد فطرت‌های غریزی است؛ از جمله قریحه شعری که غریزی انسان است ... و دیگر فطرت حیوانی است که به سبب آن در حال لذت یا الم آوایی برمی‌آورد. (فارابی، ۱۳۷۵: ۲۳)

این قول نسبت به دیگر اقوال، از منطقی قویتر و قوامی بیشتر برخوردار است و به واقع نزدیک‌تر می‌باشد. موسیقی از استعدادهای شکوفا شده بشری است که در طول حیات بشری، ظهور و تکامل یافته است و نمی‌توان شخصی واحد و مشخص را مبدع و مخترع آن دانست. سوالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که آیا سرچشمه موسیقی در تقلید از طبیعت است یا به عنوان یک فعالیت خاص گونه‌ی بشری می‌باشد؟ آیا ممکن است موسیقی از تقلید آوای پرندگان به وجود آمده باشد؟

گزاروز، استاد روانشناسی دانشگاه آمستردام این احتمال را از دو نظر رد می‌کند. نخست آنکه اگر موسیقی واقعا به این نحو آغاز شده بود، باید می‌توانستیم نمونه‌هایی از موسیقی مشابه نوای مرغان را در جوامع محدود اولیه برشماریم. آنچه در عوض می‌یابیم الگوی ریتمیک پیچیده‌ای است که شباهتی به موسیقی پرندگان ندارد. دوم آنکه آوای پرندگان به سادگی قابل تقلید نیست. پخش آهسته‌ی نوارهای جدید نوای طیور نشان داده است که حتی از آنچه تصور می‌شد پیچیده‌ترند. محتمل است که انسان اولیه به نوای پرندگان توجه اندکی نشان می‌داده، زیرا با مسائل روز او ارتباط کمی داشته است.

استراونیسکی، آهنگساز نابغه‌ی روس خاطر نشان می‌کند که صداهای طبیعی مانند نجوای نسیم در میان درختان، زمزمه‌ی یک جویبار یا آوای یک پرندۀ موسیقی را به ذهن متبادر می‌کنند ولی به خودی خود موسیقی نیستند. او می‌نویسد: من به این نتیجه رسیده‌ام که عناصر تونال (مایه‌ها) تنها به واسطه‌ی سازمان یافتگی‌شان بدل به موسیقی می‌شوند و این سازمان مندی حاکی از یک فعالیت آگاهانه‌ی بشری است. به طور کلی موسیقی با صداهای ایجاد شده توسط سایر گونه‌های جانوری آنقدر شباهت اندکی دارد که برخی پژوهشگران آن را پدیده‌ی کاملا متفاوتی به شمار می‌آورند.

این نظر جان بلکینگ متخصص قوم‌شناسی موسیقی است. او در کتاب بشر چقدر اهل موسیقی است؟ می‌نویسد: آنقدر موسیقی در جهان هست که منطقی است موسیقی را نیز مانند زبان و احتمالا مذهب یک ویژگی خاص وابسته به گونه‌ی بشر بدانیم. ممکن است حتی فرایندهای اصلی فیزیولوژیک و شناختی موجد آفرینش و اجزاء موسیقی به طور ژنتیک به ارث برسند و لذا تقریبا در هر انسانی وجود داشته باشند. (استور، ۱۳۸۳: ۱۴)

نوع بشر ذاتا دارای فعالیت موسیقیایی است که این موسیقی مستقل از هرگونه تقلید می‌باشد. بعضی مانند ویلیام پول در فلسفه‌ی موسیقی، آنرا از تصریف یا تغییر آهنگ صدا در سخن می‌دانند و بعضی مانند اسپنسر معتقدند وقتی گفتار احساسی و عاطفی می‌شود صداهای ایجاد شده دامنه‌ی مایگی یا تونال وسیع‌تری را در برمی‌گیرند و لذا به موسیقی